اعدام، خودکشی و روانِ رنجور جامعه؛ هزینه‌های حکمرانی امنیتی

منبع: سایت نیماد، روز چهارشنبه، ۱۸/ شهریورماه/۱۴۰۵

«این چه استغناست یارب؟ وین چه قادر حکمت است؟
کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست»
و:
«بر منار آشنایی‌ها نمی‌سوزد چراغی
آتش اندر تیرگی افتد که آتش زد به جانم»

دیروز از شنیدنِ سه خبر پیاپی، اوقاتم سخت تلخ شد و برای دقایقی آسمان چشمانم بارانی گشت و گریه امانم نداد. آیدا حیدری، نامزد ابوالفضل سلیمانی، از جان‌باختگان اعتراضات دی ماه، چند روز قبل به زندگی خود پایان داد. به گفتهٔ خانواده‌ها، قرار بوده آیدا و ابوالفضل همین ماه ازدواج کنند. همچنین دانیال کریمی، پدر امیر محمد کریمی، از جان‌باختگان اعتراضات دی ماه، چند روز پیش به زندگی خویش پایان داد. امیرمحمد کریمی، ورزشکار و عضو سابق تیم ملی نوجوانانِ تکواندوی ایران بود. افزون بر این، عرفان میرزایی، رپر و خوانندهٔ جوان بیست و یکساله و از بازداشت شدگان اعتراضات دی‌ماه سال گذشته، چند روز پیش در اصفهان اعدام شد.

طی پانزده ماه گذشته، کشور عزیزمان درگیر سه جنگ خانمانسوز بوده، زیرساخت‌های متعددی از بین رفته و چند هزار نفر از هموطنان بی‌گناه در خون خود غلتیده‌اند. چند صباحی است محاصرهٔ دریایی هم به تحریم‌ها افزوده شده و فشار اقتصادی مضاعفی بر گردهٔ شهروندان وارد شده، به نحوی که مدیریت کردنِ هزینه‌های روزمره برای میلیون‌ها ایرانی، به گواهی آمار رسمیِ منتشر شده در داخل کشور، آشکارا بدل به امری طاقت فرسا و محنت‌زا شده است. افزون بر این، در اعتراضات دی ماه سال گذشته، چند هزار نفر از هموطنان معترض و مستاصل و بی پناه به خاک افتادند و در خون غلتیدند و جان به جان آفرین تسلیم کردند.

حقیقتا روزگار غریبی است. این روزها، بسیار به فردای غبار آلود و پر ابهام جامعه و کشورمان می‌اندیشم؛ جامعه‌ای مصیبت زده که تروماهای فردی و جمعی متعددی را طی همین پانزده ماه از سر گذرانده است (بگذریم از تروماهای فردی و جمعیِ سال‌های ۱۳۸۸، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱). دختر جوانی که کشته شدن نامزدش را تاب نیاورد و جان خود را ستاند، خانواده‌ای دارد؛ همچنین پسر جوانی که جان باخته، دوستان و بستگانی دارد. پدر داغداری که دوری از فرزند ورزشکار جوانش را بیش از این نتوانست تحمل کند و به زندگی خود

خاتمه بخشید، خانواده و دوستان و آشنایانی دارد. سوگمندانه، آنچه در این فضای غمناک و غم‌بار به رای‌العین می‌بینم و می‌بینیم، انباشته‌تر شدن خشم‌ها، یاس‌ها، کینه‌ها و ستبرتر شدنِ شکاف بی اعتمادیِ میان مردمان و حاکمیت در این وضعیت است.

بارها طی شش ماه گذشته، دربارهٔ آثار و عواقبِ تلخ و تکان‌دهندهٔ میان مدتِ اصرار حکومت بر اجرای اعدام‌ها گفته و نوشته و خواستار توقف آن شده‌ام؛ به نحوی که بوی تکرار و ملالت آن، شامّه خود و مخاطبانم را آزار می‌دهد. اما چه کنیم که این شیوهٔ رهزن همچنان ادامه دارد. نیک می‌دانم که در اعتراض به سخنانی از این دست که چرا اعدام یک هنرمند در این اوضاع و احوال را برجسته می‌کنید و به چالش می‌کشید؛ بلافاصله جماعتی می‌گویند فلانی مگر شما پروندهٔ قضائی او را دیده و مطالعه کرده‌اید؟ مگر می‌دانید دقیقا مرتکب چه اعمالی شده است؟ مگر شما قاضی هستید؟

پاسخ روشن بنده از این قرار است: نه، ندیده‌ام و جزئیات آن را نمی‌دانم؛ اما این امر را به نیکی می‌دانم نظام سیاسی وحکمرانی ای که طی شش- هفت ماه، شمار قابل توجهی از شهروندان معترض جوانِ خود را که اکثرا بین هجده تا بیست و پنج ساله سن دارند و هنوز طعم زندگی را نچشیده‌اند، اعدام می‌کند؛ گیر و گرفتی جدی دارد، خلل محسوسی در کارش رخنه کرده و فرسنگ‌ها از »حکمرانی خوب» دور شده...

افزون بر این، در کسوت روان درمانگری که با درمانجویان متعددی که دچار تروما شده‌اند، کار کرده‌ام؛ با فرایند درمان زمان‌برِ چنین زخم‌های عمیق روانی به خوبی آشنا هستم. می‌دانم افزون بر فرد آسیب دیده، تا چه میزان سلامت روان افراد خانواده و نزدیکانش درگیر زخم‌های روانیِ درمانجوی رنجور می‌شوند. می‌دانم چقدر طول می‌کشد تا مرهمی بر این جراحات روانی گذاشته شود. می‌دانم چقدر زمان می‌برد تا فرد مصیبت‌زده و رنج‌دیده، خود را بازیابد و به زندگی متعارف خود بازگردد. می‌دانم...

امثال نگارنده که طی دو جنگ خانمانسوز دوازده روزه و چهل روزه، به رغم تمام انتقادات خرد و درشتی که به حاکمان و شیوهٔ حکمرانیِ جاری داشتیم، تجاوز دشمنانِ به این آب و خاک را صراحتا و بدون ذره‌ای شکّ و مماشات و تردید محکوم کردیم و در کنار مملکت و تمامیت ارضی کشور عزیزمان ایستادیم و سخت دل‌نگران ملک و ملت و ایران زمین بودیم؛ اکنون نیز دلمشغول و دلنگران مملکت‌ایم. به زعمای قوم و مسئولان امور هشدار می دهیم در مشی و مرام خود تجدید نظر جدّی کنند و خلایق را بیش از این رنجور و مرعوب و مقهور نخواهند و نپسندند و از در آشتی با مردم نجیبِ مصیبت زده در آیند. در احوال پاشان و پریشانِ خانواده‌های سه‌گانهٔ یاد شده در این نوشتار به دقت نظر کنند و از این مجمل، حدیث مفصلی را بخوانند:

یکدم نگاه کن که چه بر باد می دهی
چنـــدین هزار امید بنی آدم است این

نمی‌دانم آیا برای این سخنانِ دردمندانه، مشفقانه و میهن‌دوستانه، گوش شنوایی وجود دارد یا نه. نمی‌دانم سر در چاه فرو برده و تنها با خود سخن می‌گویم یا چنین رنجنامه‌هایی پژواک و تاثیرات محسوسی هم دارد و در عین حال از شهروندِ اهل کتاب و قلمی نظیر نگارنده که تحولات سیاسی را رصد و نظاره می‌کند، همین قدر برمی‌آید که بیش از آنکه «ناگهان زود دیر شود»، بیش از آنکه فرصت‌های باقی مانده از میان رخت بربندد؛ بیمناکی، ناراحتی و نگرانی عمیق خود از اوضاع پر تب و تاب و متلاطم کنونی را ابراز کند و آنچه را شرط بلاغ می‌انگارد، به تصویر کشد و روایت کند:

حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتن است و بس
در بند آن مباش کـــه نشنید یـــا شنید